

بحران و امید

گفتگو با آندره گرز

نام آندره گرز (André Gorz) برای خواننده فارسی زبان آشناست. کتابی از او با عنوان پرولتاریا، تکنولوژی، آزادی به ترجمه مصطفی رحیمی منتشر شده است. گرز فیلسوف، اقتصاددان و روزنامه‌نگار مشهوری است که با نام‌های مستعار میشل بوسکه و ژرار هورست نیز آثاری منتشر کرده است. او که در اتریش متولد شده، در لوزان (سوئیس) و پاریس تحصیل کرده، سال‌هاست که در فرانسه زندگی می‌کند و از همکاران ژان پل سارتر در نشریه Les Temps Modernes بوده، و اکنون در زمینه اقتصاد کار بین‌المللی می‌نویسد. در این گفتگو با نشریه سوئیسی L'Hebdo (شماره ۴۴، ۲۹ اکتبر ۱۹۹۲) گرز از بحران ساختاری سرمایه‌داری امروز سخن رانده و راه‌های خروج از این بحران عظیم را بررسی کرده است.

— اقتصاد دیگر محتاج به کار همه کسانی که قادر به کار هستند نیست. چه رخ داده است؟
— این اولین بار نیست که به چنین شرایطی دچار آمده‌ایم — نکته جدید این است که دیگر نمی‌توان روی رونق رشد اقتصادی حساب کرد. کسانی که از رونق اقتصادی در کشورهای صنعتی بحث می‌کنند، قادر به جوابگویی به این سؤال‌ها نیستند که چه تولیداتی و با چه هدفی باید افزایش یابد. ما همه‌جا با بازارهای اشباع‌شده، لبریز و مازاد بر مصرف روبرو هستیم و آنچه نداریم به دقت همان است که در کیفیت زندگی ما تفاوت اساسی می‌دهد. صنایع ما قادر به تولید فضاهای جدید، چشم‌اندازهای تازه، مناسبات درست و همبستگی با همدیگر نیستند بلکه آنها را ویران می‌کنند. اقتصاد اروپا به مدت ۳۰ سال رشد بی‌سابقه‌ای حدود ۵٪ داشت — در این مدت

تولیدات سه برابر شد. هر ساعت کار چهار برابر ساعت کار ۲۵ سال پیش از آن ثروت تولید می‌کرد. زمانیکه رشد ناگزیر کند شد، واحدهای اقتصادی به رقابتی لجام‌گسیخته برای دریافت سهم بیشتری از بازار وارد مبارزه شدند. در صنعت، بانکداری و تجارت آنان آموختند که هزینه‌ها را با رایانه‌ها، روبات‌ها و مبنای جدید تولید با سرعت و به شدت کاهش دهند. مبنای جدید تولید همان است که همگان با عنوان انگلیسی آن Lean Production تولید ضعیف می‌خوانند. بر اساس گزارش جدید یک گروه از دانشگاه MIT (ام - آی - تی) تولید ضعیف سرمایه، کار، فضای ضروری و زمان رسیدن مواد تا خروج کالا را به نصف کاهش داده است. هم‌چنین تولید کالای جدید را در مدت زمان کمتر ممکن ساخته است. برای نمونه تولید مدل جدید اتومبیل در سه سال به جای ۵ سال، همچون رنو که در ظرف ۱۰ سال نیروی کار خود را همپای توسعه بهبود و تعدیل تولید، به ۶۴٪ کاهش خواهد داد.

— آیا انقلاب فنی صنعتی جدیدی در میان است؟

— آمریکائی‌ها آن‌را با انقلاب صنعتی قرن ۱۹ و با انقلاب کشاورزی مقایسه می‌کنند. انقلاب کشاورزی در عمل نقش روستائیان را حذف کرده. و نیروی فعال کشاورز کشورهای صنعتی را کاهش داده است. در آمریکا کشاورزان به ۶٪ تا ۳٪ جمعیت کاهش یافته‌اند. اکنون مسأله این است که با این شکل حذف کار چه بر سر مردم خواهد آمد؟ این مشکل فقط ویژه‌ی کارگران نیست بلکه ۱۷٪ مجموع اخراج‌های انجام‌شده در مؤسسات آمریکائی کادر مدیریت «مدیریت میانه» هستند. این مدیران در آمریکا همچنان که در اروپا فقط ۲۵٪ اقبال یافتن شغلی در حرفه خود را دارند. آمریکا بطور رسمی ۷/۶٪ بیکار دارد. ولی اگر کسانی را که در سطحی پائین‌تر از شایستگی حرفه‌ای خود مشغول به کار هستند و کسانی را که کار نیم‌وقت انجام می‌دهند یا کسانی که در دستمزدی برابر یا زیر حد فقر دارند به آن رقم بیافزاییم آنگاه به رقم ۴۰٪ جمعیت فعال حقوق‌بگیر می‌رسیم — همین نسبت در انگلستان نیز وجود دارد.

— اینجا شما از خدماتی که به شدت ایجادکننده کار هستند یاد می‌کنید؟

— درست است چنین تصور می‌شد که توسعه خدمات امکان اشتغال کامل را فراهم می‌نماید. در فرانسه برای چپ و راست این نظریه قطعی بود که توسعه تولید صنعتی موجب کاهش قیمت کالاها خواهد شد، در نتیجه قدرت خرید اضافی ایجادشده به مردم امکان خرید خدمات بیشتری را خواهد داد.

— چه نوع خدماتی مورد نظر شما است؟

— آشکارا بانک‌ها، بیمه یا تجارت که به دلیل کاربرد کامپیوتر دیگر دچار تراکم کارمند شده‌اند مورد نظر من نیست. بیشتر خدمات درمانی، اجتماعی و خدمات فرد به فرد را در نظر دارم. فقط

یک مسأله فراموش شده است: علت کاهش قیمت کالاهاى صنعتى این است که واحدهاى اقتصادى آموخته‌اند چگونه هزینه دستمزدها را کاهش دهند. آنان دستمزد کمتری می‌پردازند زیرا کارمند و کارگر کمتری دارند. پس چه کسانی قدرت خرید اضافه برای خرید خدمات خواهند داشت؟ حقوق‌بگیران کاردان برجسته که به شدت زیر فشار عصبی هستند و تعدادشان مدام کمتر و کمتر می‌شود. آنان موفق شده‌اند کار ثابت تمام‌وقتی در صنعت بیابند. برای آنکه این نخبگان خریدار کار خدماتی باشند باید شرط اولیه‌ای برآورده شود:

کار آن کس که به ایشان امکان یک یا دو ساعت تفریح را با انجام دادن کارخانه‌شان یا نگهداری بچه‌هایشان می‌دهد باید کم‌هزینه‌تر از یک یا دو ساعت کار خودشان باشد. برای اینکه بتوانیم تقاضای بیشتری برای خدمات و در نتیجه ارائه‌کنندگان خدمات بیشتری داشته باشیم باید به آنان دستمزد کمتری بپردازیم. در سوند این ارائه‌کنندگان خدمات، کارمندان شهرداری یا حقوق معمولی بودند که دستمزدها با همان شتاب افزایش حقوق دیگران افزوده می‌شد. در نتیجه به پرداخت مالیاتی برابر ۶۳٪ تولید کشور رسیده‌ایم. این یکی از دلایل ریشه‌ای بحران سوسیال‌دموکراسی سوئد است.

— در نتیجه برای اینکه کار بیشتری داشته باشیم باید حقوق جمعیت غیرتولیدکننده را کاهش دهیم؟

— این به دقت همان چیزی است که نشولبرال‌ها توصیه می‌کنند و در آمریکا اجرا می‌شود. فقط این سیاست آثار جنبی خود را نیز دارد. فعالیت‌های با تولید ثابت فقط کارهای خانگی نیستند، بلکه خدمات درمانی، آموزشی، قضائی، پلیس، خدمات اجتماعی و تحقیقات و غیره را نیز شامل می‌شوند. هر چه جمعیت فعال بخش تولید فزاینده کمتر باشد، بخش‌های با تولید ثابت بیشتر بر اقتصاد سنگینی می‌کنند. امروز، این بخش‌ها شامل ۷۰ تا ۸۰٪ جمعیت فعال هستند. اگر برای تشویق به خرید خدمات مالیات اقشار مرفه‌تر را افزایش ندهیم، دستمزدها در خدمات همگانی عقب خواهند ماند و این خدمات به سرعت از میان خواهند رفت. دیگر به آسانی نمی‌توان باندازه نیاز پرستار، آموزگار، قاضی، پلیس، مددکار اجتماعی و غیره استخدام کرد. جوانان کاردان آموزش‌دیده به این مشاغل پشت کرده و کسانی که در این مشاغل کار می‌کنند خود را حقیر و مورد بهره‌برداری می‌بینند. پس به اعتصابهای پیدرپی دست می‌زنند. خلاصه ما می‌توانیم با کار کمتر ثروت بیشتری تولید کنیم ولی بلد نیستیم این افزوده‌ی ثروت را چنان تقسیم کنیم که کار کاهش‌یافته میان تمامی کسانی که می‌توانند کار کنند تقسیم شود، تا از این رهگذر بتوانیم کیفیت زندگی بهتری داشته باشیم.

— چگونه می‌توانیم از این بن‌بست خارج شویم؟

— این شکل باز توزیع است که از راه بازار حل‌شدنی نیست. زیر فشار قانون بازار یعنی رقابت

واحدهای اقتصادی بین‌المللی، هر واحد تعداد مدام در حال کاهش کارهائی را به مسابقه می‌گذارد. در واقع می‌گوید که من به تعداد محدودی از شما احتیاج دارم در نتیجه فقط بهترین‌ها را انتخاب خواهم کرد، یعنی کسانی را که از مسابقه پیروز بیرون بیایند. آنان که برنده نشده‌اند از رده خارج می‌شوند. این به معنای بیکاری است و در حاشیه بودن و رانده شدن از جامعه. ژاک دلور در آخرین کتابش می‌نویسد «این روش، در تخصیص کار در حکم دستگاه طرد افراد است.»

— اشرافیت کاری شدیداً تحت فشار عصبی تسلیم شده به آئین پیشرفت به هر قیمت است. و نهایتاً نا آرام در مقابل رانده‌شدگانی است که دیگر نمی‌دانیم چگونه آن‌ها را به کار مشغول کنیم. تماشای اینها به نظر تصویری خیلی سیاه می‌آید.

— این همه یک بی‌نظمی همگانی را نشان می‌دهد. هیچکس نمی‌داند هدف از این عقلانی کردن فنی — اقتصادی چیست. ما را به کجا می‌برد و چه راستایی می‌یابد. تنها مسأله‌ی روشن این است که از نظر اجتماعی — فرهنگی، طبیعی ادامه دادن این راه غیرممکن است. واحدهای اقتصادی به نام رقابت و کاهش هزینه در حال ویران کردن مرزهای هستند که به تدریج در نتیجه مبارزات سندیکائی ایجاد شده بودند، تا رقابت و بازی قانون بازار را در حدود اجتماعی قابل تحمل کنند. افزون بر آن ما با افزایش فقر و طرد بحران مدارس و مشکل بیمه بیماری، پیری و خانواده رویارویم. با افزایش کار در روزهای تعطیل، کار شب و ساعت کارهایی که جایجاشدنی هستند پیوستگی و ارتباط کاهش می‌یابد. و از طریق این پیوستگی و ارتباط است که شخص خود را وابسته به اجتماعی که در آن کار می‌کند می‌یابد. همگان از تنهایی، تک‌افتادگی و ناروشنی آینده‌شان گله دارند. اولیاء و مدرسه دیگر نمی‌دانند چگونه آموزش دهند، یا کودکان را اجتماعی کنند. کار هم چون عامل اصلی اجتماعی شدن در حال ناپدید شدن است. دیگر هیچکس نمی‌داند چه انتظاری از جوانان دارد و یا آنان چه انتظاری باید داشته باشند. خلاصه، باز تولید فرهنگی جامعه دیگر تضمین شده نیست. در نتیجه همه کس حتی مدیران سرمایه‌داری سرسخت و ناب نگرانند. نمونه پیروزی کلیتون بر بوش را در نظر بگیرید. بخش عمده این پیروزی به دلیل نگرانی ناشی از تشنگی جامعه است. محافظه‌کاران برای چه هستند؟ برای حفظ حداقل نظم و حفظ ارزشهایی که این نظم بر آن استوار است. امروز بحران جناح راست حیرت‌آور و حتی ژرف‌تر از بحران جناح چپ است. زیرا راستگرایان مدافع بازی آزاد قوانین بازار دیگر قادر به حفظ نظم نیستند. بازار نمی‌تواند مدت زیادی بدون نظم به کارکردش ادامه دهد. در نتیجه شاهد تولد مجدد راست قدرت‌گرای افراطی و دشمن سرمایه‌داری متکی به بازار و آزادی‌های فردی و حقوق دموکراتیک هستیم. راست افراطی مدعی برقراری نظم ملی مشترک و به شدت طبقه‌بندی شده برای حذف خارجی‌ها، اتحادیه‌ها، احزاب سیاسی و سرمایه «غیرملی» است. چنین می‌نماید که آینده از آن خشونت، نفرت از بیگانگان و نژادپرستی است. نباید از رشد بربریت تعجب کنیم، زمانیکه ۵۰٪ از نیروی بالقوه جامعه به هیچ انگاشته می‌شود. جامعه کسانی را که نتوانسته‌اند



جای خود را در اجتماع بیابند تحقیر می‌کند. آنان را حقیر می‌شمارد زیرا در جایگاهی ضد جامعه قرار می‌گیرند. حرف آنان چنین است «شما می‌گوئید که ما زباله هستیم، پس به شما نشان می‌دهیم که حق دارید». تنها راهی که پیش روی آنان می‌ماند اینست که دیگران را به هراس اندازند و البته که از ضعیف‌ترین بخش هم شروع خواهند کرد. یگانه هویتی که برای آنان باقی می‌ماند اینست که خود را عضو جامعه ملی اساطیری بدانند. به عنوان مثال هم‌چون نژادی که به صورت خونی یا زیست‌شناختی به آن وابسته‌اند.

– پس شما می‌گوئید که حتی به سود سرمایه‌داری سرسخت و ناب است که امروز حداقل ارزش‌های مشترک را حفظ کند؟

– حتی پیش از اتحادیه‌های کارگری، بخش عمده کنفدراسیون کارفرمایان در بروکسل مدافع قرارداد جمعی اروپائی بوده است. این کارفرمایان چه می‌خواهند؟ محدودیت داروین‌گرایی اجتماعی و رقابت در زمینه هزینه و دستمزدها. آنان می‌ترسند که به دلیل یکی شدن اروپا ناگزیر به کاهش دستمزدها شوند. آنان در مقابل کارگران خود مجاز به چنین کاری نیستند. به ژاپنی‌ها نگاه کنید. مدیرعامل سونی درخواست قرارداد جهانی برای محدودیت ساعت‌های کار را دارد...

— آیا تمامی این عوارض ناشی از استیلای عقلانی اقتصاد بر زندگی اجتماعی نیست؟

— مشکل امروز تقسیم کار میان تمامی کسانی است که مایلند در مقابل دستمزد کار کنند. اما این کار مستلزم دگرگون کردن تقسیم کار اجتماعی است. به جای متمرکز کردن حداکثر کار بر لایه باریکی از اشخاص کاردان، باید سعی کنیم کار را تا آنجا که امکان دارد میان تعداد بیشتری تقسیم کنیم و آنان را برای هرگونه کار حتی مشکل‌ترین کارها توانا سازیم. طبیعی است که این تقسیم کار مستلزم کاهش مدت کار برای همه است.

— با یا بدون کاهش درآمد؟

— غالباً این ندای مخالف را می‌شنویم: اگر همگان کار کنند و در نتیجه هر کس کمتر کار کند پس باید درآمد کمتری هم داشته باشد. هیچکس چنین نتیجه‌ای را قبول نخواهد کرد. در واقع مشکل تا این حد هم نا امیدکننده نیست. در آغاز سالهای دهه‌ی هشتاد میشل آلبرت که مباشر برنامه دولت فرانسه بود می‌گفت: اگر برای همه امکان کار نیم‌وقت را فراهم کنیم و در عین حال دستمزد از دست‌رفته را با ۷۵٪ آن جبران نمائیم آنگاه متقاضیان بسیار بیشتری خواهیم داشت. این نظام با هر حسابی گران‌تر از حق بیکاری و مالیاتهای دریافت‌نشده نخواهد بود. بنا به پیشنهاد میشل آلبرت کارمندان نیمه‌وقت یک‌هشتم حقوق‌اشان را از دست خواهند داد. ولی زمان باز یافته بیشتر ارزش دارد. خانواده‌هایی که ناگزیر به پرداخت هزینه مهد کودک و یا هزینه کار کسی برای نگهداری و آموزش کودکان هستند امروزه هزینه بسیار سنگین‌تری را نسبت به حقوق از دست‌رفته متحمل می‌شوند. با سپردن بچه‌ها به مهد کودک والدین تماس کمتری با فرزندانشان دارند. بچه‌ها کمتر اجتماعی هستند و زندگی عاطفی فرهنگی و اجتماعی فقیرتر است. زیرا زمانی که مردم از کار به خانه برمی‌گردند چنان خسته هستند که فقط توان نگاه کردن به برنامه‌های تلویزیون را دارند. حتی خواندن کتاب یا روزنامه هم به ندرت پیش می‌آید. خلاصه راه‌حل پیشنهادی میشل آلبرت می‌تواند مفید باشد ولی فقط راه‌حلی است فوری و موقتی. امکان دیگر — که من هوادار آنم — این است که در زمینه مدت کار سیاست درازمدت اتخاذ شود و نه تصمیمی موقت. و از این اصل آغاز کنیم که پیشرفت تولید امکان کار کمتر را بدون از دست دادن درآمد می‌دهد. با داشتن رشد کمتر می‌توان ارزش افزوده را بین تعداد بیشتری از نیروی فعال تقسیم کرد. پس امکان افزایش کار و تقسیم آن بدون کاهش درآمد هست. هم‌چون مثال پرو که مردم کمتر کار می‌کنند ولی تعداد کسانی که کار می‌کنند بیشتر است و حداقل قدرت خرید هر کس هم حفظ شده است. مسلم است که این سیاست به آسانی انجام نمی‌گیرد، زیرا باید نیروی کار بین بخش‌های سودآور و بخش‌های با سود صفر و حتی منفی دوباره توزیع شود. این کار نیازمند حداقل برنامه‌ریزی است. باید پیش‌بینی کرد در چهار یا پنج سال احتمالاً تولید صنعتی و یا خدمات چقدر افزایش پیدا می‌کنند و چه مقدار نیروی کار جابجا می‌شود. این نوع پیش‌بینی نه تنها غیرممکن نیست بلکه به نفع همگان است. این موضوع می‌تواند مورد موافقت جمعی واحدهای اقتصادی قرار گیرد. آن شاخه

تولید که نتواند پیشرفت فنی یا نیازمندی‌های انسانی خود را پیش‌بینی کند در روزگار ما با دشواری‌های زیادی رویارو خواهد شد. زیرا برای آموزش نیروی انسانی نیاز به زمان دارد.

— چگونه این توزیع مجدد را تأمین مالی کنیم؟

— مشکل است ولی می‌توان از این اصل حرکت کرد که روش تأمین مالی باید پاسخگوی این سه نیاز باشد: ۱) باید توقع مشروع نیروی کار را محترم بداند که نمی‌خواهد زمانیکه مدت کار کاهش می‌یابد درآمدش کاهش پیدا کند. ۲) باید توقع مشروع نهادهای اقتصاد خصوصی یا دولتی را محترم بداند که نمی‌توانند با کارآئی اداره شوند مگر اینکه از هزینه‌های واقعی بویژه هزینه دستمزدها آگاه باشند. در نتیجه پرداخت پول برای ساعت‌هایی که کار انجام نشده منتفی است. ۳) باید نفع عمومی جامعه را محترم بشمرد که به معنی تشویق بعضی از فعالیت‌ها و مصرف و عدم تشویق بعضی دیگر است.

تنها راهی که می‌توان این سه را با هم آشتی داد اینست که مالیات را متناسب با تولید صنعتی کرد. چنانکه در صدش با کاهش قیمت محصول افزایش یابد. این مالیات تأثیر آشکار بر کاهش بحران محیط زیست نیز دارد. مانع از آن می‌شود که مردم هر شش ماه کالاهای درازمدت خود را جانشین کنند. امروز به عنوان مثال بهای یک تلویزیون قابل مقایسه با قیمت یک پیراهن یا یک ساعت سواج است. این مالیات بر محصولات صنعتی به صندوقی پرداخت می‌شود که از این صندوق دستمزد کسائی پرداخت خواهد شد که ساعت‌های کمتری کار می‌کنند. ولی می‌توان روش‌های پیچیده‌تری برای روزی که کینز در ۱۹۳۰ پیش‌بینی کرده بود در نظر داشت. زمانیکه کار اقتصادی لازم فقط ۱۵ ساعت در هفته خواهد بود.

۱۲۲

— آیا مدت کار آرمانی وجود دارد؟

— برای چهار یا پنج قرن تا آخر قرن ۱۸ مدت کار ۱۰۰۰ ساعت در سال بوده است. بطور متوسط شش ساعت در روز کار می‌کرده‌اند و تقریباً ۲۰۰ روز هم در سال تعطیل بودند. این مدت کار از لحاظ فرهنگی و زیست‌شناختی مناسب بنظر می‌رسید. ولی با پیشرفت سرمایه‌داری کارخانه‌ای و رقابت قیمت‌ها از بین رفت. این مدت کار در روزگار پیدایش شرکت‌های سرمایه‌داری با قاطعیت ممنوع بوده است. با شروع قرن بیستم و فردای جنگ جهانی دوم، سه‌هزار ساعت در سال در کشورهای صنعتی اروپا کار می‌شد. در سال ۱۹۶۰ به ۲۱۰۰ ساعت و در سال ۱۹۸۵ به ۱۶۰۰ ساعت رسیدیم. امروز کار تمام‌وقت کمی بیش از ۱۵۰۰ ساعت در سال است. با در نظر گرفتن مرخصی سالیانه باید کار ۳۰ ساعت در هفته را برقرار کرد. این هدف تعدادی از اتحادیه‌های بزرگ اروپاست. ولی لزوماً همگان خواهان ۳۰ ساعت در هفته نیستند...

— حتی کارگران.

— عملاً با در نظر گرفتن سن، شرایط فAMILI، برنامه‌های زندگی می‌توان دریافت که هفته کار سه روز ۱۰ ساعت به ۵ بار ۶ ساعت ترجیح دارد. حتی بهتر خواهد بود که ۱۰۰۰ ساعت در سال در ۶ ماه تقسیم شده و شش ماه آزاد بدون از دست دادن دستمزد داشته باشید. و این یعنی حق کار متناوب. باید بدانیم که امروزه به نقد کار متناوب برای ۳۰ تا ۵۰٪ جمعیت فعال قاعده شده است. ولی کار متناوب فعلاً چون دستمزد مناسبی ندارد یک مصیبت است و نمی‌توان آنرا برگزید. باید قواعد جدید و آزادی‌های جدیدی ایجاد کرد. یکی از روش‌ها این خواهد بود که پرداخت تمامی دستمزد را در طول تمامی زندگی برای کسانی تضمین کنیم که مثلاً قبل از ۶۵ سال حدود ۳۰,۰۰۰ ساعت کار کرده باشند. حالا به هر شکل که این ۳۰,۰۰۰ ساعت در این ۴۰ یا ۵۰ ساعت کار تقسیم شده باشد. البته با احتساب مرخصی زایمان، مرخصی نگهداری از بچه، مرخصی آموزش ضمن کار، مرخصی قبل از بازنشستگی، بازنشستگی و غیره... ما حالا هم بدون آنکه شهامت بیانش را داشته باشیم در همین مسیر حرکت می‌کنیم، و دستمزد کار انجام‌شده را به طول زندگی تقسیم می‌کنیم. گوستارن یکی از آفرینندگان دولت بهشتی سوئد چنین پیشنهاد می‌کند. هر کس در هر زمان که مایل باشد بتواند از حقوق بازنشستگی خود پیش‌پرداخت کند. قطع کار برای تحصیل مجدد، و یا پرورش بچه‌ها و یا ساختن خانه و یا انجام کار هنری و یا فعالیت اجتماعی و یا نگهداری از افراد فAMILI، بدین‌گونه ممکن خواهد بود. البته با دستمزد آخرین مرحله کار.

— اگر افراد حاضر به از سرگرفتن کار نباشند، آنان را تهدید به قطع معیشت می‌کنیم؟
— این نمونه‌ای است از یک سؤال اشتباه ولی مفید. این سؤال را در مورد هر مقرراتی می‌توان کرد. اگر مردم چراغ قرمز را رعایت نکنند؟ اگر از پرداخت مالیات خودداری نمایند؟ اگر از پرداخت صورت‌حسابهایشان خودداری کنند؟ اساس این است که مقررات روشن و برابری برای همه وضع کنیم که به هیچ‌رو مستلزم دستگاه سرکوبی نباشد. می‌توان فرض کرد به عنوان مثال که حق دستمزد وابسته به واریز به حساب کار باشد. همانطور که به حساب بانکی برای کشیدن چک و گرفتن پول باید واریز کرد. این یا آن حساب می‌تواند بوسیله کامپیوتر اداره شود. همانطور که به نقد حساب کسور بیمه پیری اداره می‌شود. کامپیوتر در صورت نیاز به شما اخطار خواهد کرد که حساب کاری شما خالی شده و پرداخت دستمزد اگر شما در مدت ۶ ماه شروع به کار نکنید بصورت تعلیق درخواهد آمد.

— اگر حد کیفی کار کافی نبود؟

— هیچ چیز شما را مجبور نمی‌کند که حق دستمزد را وابسته به داشتن حد دائمی کنید. هم‌اکنون در آلمان و فرانسه برای دنبال کردن آموزش ضمن کار به افراد پول پرداخت می‌شود. ژاک آتالی در یکی از کتابهایش آنرا مطرح می‌کند: خودآموزی و خودسازی را با بهره‌گیری از انفورماتیک به

کاری تشبیه می‌کند که به آن دستمزد تعلق می‌گیرد. مقصود من رؤیاسازی و یا طرفداری از راه‌حل‌های به جزئیات مطرح شده نیست. مهم این است که نشان دهیم که چشم‌اندازهای جدید باز می‌شوند بشرطی که ما از روش‌های عادی مقابله با دشواری‌ها خلاص شویم. مهم این است که دریابیم امروز تولید بیشتر و بیشتر ثروت مستلزم کار کمتر و کمتر است و در نتیجه دستمزد کمتر و کمتری پرداخت می‌شود. پس خطاست اگر بخواهیم حق دستمزد کامل را فقط به اشخاص نادری که کار دائم تمام‌وقت دارند تخصیص دهیم. دیگر نمی‌توانیم درآمدها را تابع حجم کاری بکنیم که اقتصاد به آن نیاز دارد. در حالیکه این حجم کاهش می‌یابد و تولید کم نمی‌شود. ولی این قطع رابطه بین سطح درآمد و زمان کار تنها لزوم اقتصادی اجتماعی ندارد بلکه باید در آن سرچشمه‌های جدیدی دید برای آزادی‌های ممکن و راه‌های جدید زندگی که در آن‌ها شکفتگی زندگی شخصی، جستجوی هدف، زندگی عاطفی و مناسبات تعاون و یاری، تمرین کار هنری، یا نگرانی برای اموال عمومی یا مسائل جمعی می‌توانند از کار به منظور دستمزد پیشی بگیرند.

— شما به پیشرفت کارهایی که به سود همگان است یا کار اجتماعی می‌اندیشید؟
 — من تصور می‌کنم تمدنی که اقتصاد عظیم زمان کار را ایجاد کند اما نتواند به زمان آزاد هدف بخشند ماندنی نیست. پس چه چیز هدف را ایجاد می‌کند؟ پاسخ افلاتون، کانت، مارکس یکی بود. فعالیت‌هایی که خودشان هدف هستند. فعالیت‌هایی که انسان آنها را برمی‌گزیند، زیرا بخودی‌خود به زندگی خود و دیگران هدف می‌دهند. فعالیت‌های اقتصادی به معنی جدید آنها، که هدف آنها سود و دلیل آنها لزوم آنهاست در خود ایجادکننده معنی و هدف نیستند. امروز دو گرایش متضاد در برابر چشمان ما قرار دارد. اولی که به ظاهر غالب است می‌خواهد خدمات نادری را که بدون هدف اقتصادی هستند حرفه‌ای و تجاری کند. به عنوان مثال نگهداری فرزند، بهداشت و نگهداری بدن و مسکن، تمرین یک کار هنری، یا ورزش و یا روابط اجتماعی و غیره. در مقابل گرایش دیگر که ارزش‌های دیگر را به ارزش‌های اقتصادی ترجیح می‌دهد، نگران شکفتگی شخصیت و ایجاد فعالیت‌هایی است که با آنان انسان هویت می‌یابد. این فعالیت‌ها حتی نزد کادرهای مدیریت به ندرت با کار حرفه‌ای یکی هستند. ما در پیشبرد سطح فرهنگی، پیشبرد ارزش‌ها در حال گذر به دوره «پس از اقتصادی» هستیم. پژوهش‌های فراوانی هستند که از وجود این دوره صحبت می‌کنند، ولی رسانه‌های ارتباط همگانی هنوز نتوانسته‌اند از آن پژوهش‌ها سود جویند.